



درآمدی بر مبانی نقش خواص در تحولات اجتماعی

حجة الاسلام غلامحسین هادیان
عضو هیات علمی دانشگاه امام حسین (ع)

چکیده

نقش مؤثر خواص در تحولات اجتماعی از مباحث مهمی است که حاصل غور در تاریخ و عبرت‌گیری از روند شکل‌گیری حوادث است. رهبر معظم انقلاب اسلامی با بهره‌گیری از عبرت‌های عاشورا معتقد هستند اگر خواص جبهه حق، تسلیم جلوه‌های دنیا نگردند و دین را فدای دنیا نکنند. هیچگاه جامعه اسلامی دچار وضعیت زمان امام حسین (ع) نخواهد شد. معظم له یکی از عوامل بسیار مؤثر انحطاط جوامع اسلامی را لغزش و دنیاگرایی خواص دانسته‌اند. برای دریافت ابعاد این تحلیل تاریخی، که نسخه شفا بخش جامعه امروز نیز هست، مبانی و موضوعات بحث خواص را مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

مقدمه

جوامع انسانی همواره در مسیر حیات خود با کامیابی و ناکامیها، فراز و فرودها روبرو بوده‌اند. مجموعه این سیر متغیر و ناهمگون، تاریخ ملتها را تشکیل داده است. حاصل تأمل در زمینه‌ها، علل و عوامل این فراز و فرودها، درسها و عبرتهایی شگرف است که تاریخ، سخاوتمندانه فرا روی اندیشه‌ورزان قرار می‌دهد.

نقش مؤثر خواص در تحولات اجتماعی از مباحث مهمی است که حاصل غور در تاریخ و عبرت‌گیری از روند شکل‌گیری حوادث است. رهبر معظم انقلاب اسلامی با بهره‌گیری از عبرتهای عاشورا معتقد هستند اگر خواص جبهه حق، تسلیم جلوه‌های دنیا نگردند و دین را فدای دنیا نکنند، هیچگاه جامعه اسلامی دچار وضعیت زمان امام حسین (ع) نخواهد شد. معظم له یکی از عوامل بسیار مؤثر انحطاط جوامع را لغزش و دنیاگرایی خواص دانسته‌اند.

برای دریافت ابعاد این تحلیل تاریخی، که نسخه شفا بخش جامعه امروز نیز هست، مبانی و موضوعات بحث خواص را در فلسفه تاریخ، جامعه‌شناسی و قرآن کریم مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

الف- مبانی نظریه خواص و عوام در فلسفه تاریخ

سؤالات زیر می‌تواند نقطه عزیمت ما در این بحث تلقی گردد:

- ۱- آیا جوامع، حرکتی رو به جلو دارند یا حرکتی چرخشی؟
- ۲- اگر جوامع، حرکتی رو به جلو دارند عوامل این حرکت چه امری است؟ سهم انسان در پیدایش این حرکت چه میزان است؟ چه کسانی در پیدایی این حرکت سهم بیشتری دارند؟ شیوه تأثیرگذاری آنها بر جریان تاریخ چگونه است؟
- ۳- آیا ایجاد وقفه در سیر تکامل جوامع و یا سیر قهقرایی آنها، امری اجتناب‌ناپذیر است؟ عامل انسانی در این زمینه چقدر دخیل است؟

۱- الگوی حرکت جوامع

درباره الگوی حرکت جوامع، چند نظریه کلی بین فیلسوفان تاریخ و دانشمندان علوم اجتماعی مطرح است. در دیدگاه اول، جامعه مانند هر موجود زنده مراحل مختلف رشد و بالندگی دارد و با فرارسیدن مرحله پیری و کهنسالی باید منتظر مرگ و نابودی آن بود و مرگ هر جامعه ملازم با تولد جامعه‌ای دیگر است و این روند همچنان ادامه خواهد داشت.

در میان فیلسوفان غرب، «توین بی» این دیدگاه را دارد. او معتقد است تمام تاریخ بر اساس دو حالت تهاجم و تدافع، حرکت می‌کند. این تهاجم و تدافع - که حالتی جبری و متوالی نیز هست - موجب می‌شود که نوعی فرهنگ و تمدن و جامعه به وجود آید؛ رشد کند؛ ضعیف و پیر شود و در برابر تهاجم فرهنگ و جامعه یا تمدن دیگر نابود شود و سپس تمدن و جامعه و فرهنگ جدید باز سیر خویش را به سوی رشد، کمال و پیری و مرگ طی می‌کند و باز در برابر نیروی جوان و تازه‌ای قرار می‌گیرد.^۱

در بین اندیشمندان مسلمان نیز این دیدگاه طرفدار دارد. «اندیشه ابن خلدون بیانگر شکل جبر حاکم بر تحول جامعه - دولت است که از جامعه کوچ نشینی حاصل می‌شود و دستخوش عمل متقابل نیروهای درونی خود قرار می‌گیرد. نسل اول خصلتهای زندگی کوچ نشینی را حفظ، و بتدریج عادات زندگی بوم نشینی را کسب می‌کند، نسل دوم با افتخار، ثروت و تجمل آشنا می‌شود و این در اوج قدرت سلسله است. نسل سوم مبادی خود را فراموش می‌کند و غرق در ناز و نعمت و اسراف می‌شود و این به معنای ضعف و سقوط است»^۲

از نظر ابن خلدون، همانگونه که برای فردی طبیعی مراحل مثل تولد، جوانی، پیری و مرگ وجود دارد که مجموع این مراحل را عمر آن شخص می‌گویند، جامعه و دولتها نیز عمری دارند که سرانجام با فرارسیدن پیری، که گریز ناپذیر است، سپری می‌گردد. نظریه دوم معتقد است که جامعه در خط مستقیم حرکت می‌کند و با گذر از هر مرحله وارد مرحله جدید و کاملتری می‌شود. این نظریه که به بینش دیالکتیکی یا ابزاری معروف است به مکتب ماتریالیسم تاریخی تعلق دارد. براساس این بینش «مراحل تکاملی

تاریخ به حکم اینکه رابطه‌ای طبیعی و منطقی آنها را به یکدیگر پیوسته است، امکان جا به جا شدن ندارد. هر حلقه از حلقات تاریخ جای مخصوص به خود دارد و قابل پیش و پس شدن نیست؛ مثلاً کاپیتالیسم یعنی سرمایه‌داری حلقه‌ای متوسط میان فئودالیسم و سوسیالیسم است.

نه تنها طفره رفتن و چند منزل یکی کردن محال است، هر مرحله نیز به نوبه خود باید به اوج و کمال خود برسد تا به ضد خود تبدیل گردد و در نهایت امر، تکامل صورت گیرد.^۳ دیدگاه سوم که به مکتب اسلام تعلق دارد، تاریخ را تجلیگاه اراده انسانهای مختار می‌داند که با حسن اختیار یا سوء اختیار خود، فراز و نشیبهای تاریخ را آفریده‌اند. آیه شریفه «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی ینظروا ما بانفسهم»^۴ شاهد بر این مدعا است. استاد مطهری در تبیین این نظریه می‌نویسند: «چنین نیست که هر جامعه در هر مرحله تاریخی لزوماً نسبت به مرحله قبل از خود کاملتر باشد. نظر به اینکه عامل اصلی این حرکت انسان است و انسان موجودی مختار و آزاد و انتخابگر است، تاریخ در حرکت خود نوسانات دارد؛ گاهی جلو می‌رود و گاهی به عقب برمی‌گردد؛ گاه به راست منحرف می‌شود و گاه به چپ؛ گاهی تند می‌رود و گاهی کند، و احیاناً برای مدتی ساکن و راکد و بی‌حرکت می‌ماند. یک جامعه همچنانکه تعالی می‌یابد انحطاط پیدا می‌کند.»^۵

با توجه به بحث فوق دو نکته قابل تأمل است:

اول اینکه مسأله درس آموزی و عبرت‌گیری از تاریخ براساس نظریه و دیدگاه سوم (دیدگاه اسلام) امکانپذیر خواهد بود. زیرا درس آموزی به مفهوم شناخت برنامه‌ها و اقدامات مثبت گذشتگان و به کارگیری آنها متناسب با وضعیت امروز است و عبرت‌گیری به معنی شناخت لغزشها و لغزشگاه‌های گذشتگان و باز کردن چشمها و محکم نهادن قدمها از ترس فرو غلتیدن در آن لغزشگاه‌هاست و این دو در دیدگاه اول و دوم ناممکن است زیرا هر دو دیدگاه به نوعی متضمن جبر و سلب اختیار از انسان است.

دوم اینکه از نظر اسلام نه دیدگاه حرکت چرخشی تاریخ مورد قبول است و نه دیدگاه مساتریالیسم تاریخی، که حرکت تاریخ را الزاماً رو به جلو و تکاملی می‌داند، اسلام، تاریخ را براساس فطرت انسان تفسیر می‌کند و نقش اراده انسان را پر

رنگ می‌داند و در مجموع، حرکت جامعه را حرکتی تکاملی می‌داند. «سیر تکامل بشریت به سوی آزادی از اسارت، طبیعت مادی و وضعیت اقتصادی و منافع فردی و گروهی و به سوی هدفی بودن و مسلکی بودن و حکومت و اصالت بیشتر ایمان و ایدئولوژی بوده و هست.»^۶

۲- عامل مؤثر در حرکت و تحول جامعه

در مورد عوامل حرکت جامعه و تاریخ نظریه‌های مختلفی ابراز شده است. در وهله اول می‌توان به عوامل مختلفی از قبیل نیروی فوق طبیعی، عامل نژادی، وضعیت زیستی، اعتقادات دینی، تکنولوژی، ابزار تولید و نبوغ شخصی اشاره کرد. هر یک از این عوامل، مورد توجه و تاکید بعضی از محققان قرار گرفته است و بعضی از آنها حتی پایه و اساس مکتب و ایدئولوژی خاصی واقع شده‌اند. گی‌روشه معتقد است «این بحثها و جدلها در نهایت به این پرسش ختم می‌شود که آیا در تحول فرهنگ بشریت، ابزار را باید مرجح دانست یا ایدئولوژی را، شرایط مادی یا شرایط معنوی را.»^۷

تحقیقات نشان می‌دهد نظریات تک عاملی نمی‌تواند بطور کامل تحولات اجتماعی و تاریخی را تفسیر و تبیین کند. بنابراین باید از بین این عوامل به دنبال یک عامل مسلط بود.

نظریات مطرح شده در این زمینه بسیار متفاوت و متعارض است و طیف وسیعی را تشکیل می‌دهد. یک سوی طیف، نظریاتی قرار دارد که تحولات جامعه را معلول اوضاع مادی می‌داند (دیدگاه ماتریالیسم تاریخی) و نقش عامل انسانی را بکلی منتفی می‌داند، در سوی دیگر این طیف، نظریاتی است که تاریخ را ساخته و پرداخته دست نوابغ می‌داند (دیدگاه کارلایل و...) و نقش سایر عوامل را نادیده می‌گیرد. از نظر اسلام، که از زاویه فطرت انسانی به تاریخ می‌نگرد، اوضاع و شرایط عینی در شکل‌گیری روند حوادث مؤثر است؛ اما آنچه حرف آخر را می‌زند و می‌تواند بر اوضاع نیز فائق شود اراده انسانهاست. از آنجا که به کارگیری اراده در مورد هر قضیه بر علم و آگاهی نسبت به آن متوقف است و افشار آگاه جامعه و به تعبیری خواص و سرآمدان جامعه، در

آگاه‌سازی توده‌ها نقش مؤثری دارند، این اقشار به طور مستقیم و غیر مستقیم در تحریک اراده عمومی مؤثر هستند.

از اینرو شخصیتها و نوابغ (خواص) سهم شایانی در تحولات دارند. استاد مطهری می‌فرماید: «ما نمی‌خواهیم نوابغ را تنها عامل بدانیم و بگوییم فقط نوابغ هستند که سازنده تاریخ و جامعه می‌باشند، ولی بدون شک نوابغ نقش بسیار بسیار اساسی داشته‌اند. فوق‌العاده هم نقش داشته‌اند.»^۸ در جای دیگر بطور صریح تحولات جامعه را به خواص نسبت می‌دهند: «شما همین جامعه خودمان را در نظر بگیرید. از میان سی میلیون جمعیت مردم ایران، شاید به پنجاه هزار نفر نمی‌رسند افرادی که جامعه آینده را می‌سازند. همین گروه‌هایی هستند که به شکلی روی دیگران اثر می‌گذارند و به قول خود اینها روشنفکر یا سیاستمداران و روحانیون، والا باقی مردم یک خصلت انفعال و پذیرش دارند.»^۹

«یک عده استاد و یک عده معلم، یک عده نویسندگان، یک عده روزنامه‌نویس، واعظ، مؤلف، یک عده افرادی که استقلال فکری دارند، اینها هستند که روح جامعه را می‌سازند؛ باقی مردم نقش ندارند.»^{۱۰} باید توجه داشت که استاد مطهری این مطلب را در زمانی بیان فرموده‌اند که رژیم ستمشاهی مردم را در جهل و بی‌خبری کامل نگه داشته بود.

البته این سخن به معنی به نفی کلی نقش مردم در جریانهای اجتماعی نیست، زیرا تمام رویدادها و تغییرات به دست خود مردم صورت می‌گیرد و اراده و خواست مردم حرف اول را می‌زند. نکته مهم این است که خواص در برانگیختن یا تخدیر اراده عمومی نقش مهمی دارند.

ب- مفهوم خواص در جامعه شناسی

مردم در جوامع مختلف به اعتبار قدرت نفوذ و تأثیرگذاری بر رفتار و کنش دیگران و میزان تأثیرپذیری متفاوت هستند. قدر مشترک این است که در هر جامعه، عده‌ای که معمولاً تعداد آنها اندک است به دلیل موقعیت ویژه‌ای که دارند (اقتسایی یا موروثی) بر

ارزشهای مورد قبول و رفتار دیگران، که قسمت عمده جامعه را تشکیل می‌دهند، تأثیر می‌گذارند. گروه کمترین با نامهای خواص، برگزیدگان، نخبگان و الیت‌ها شناخته می‌شود و از گروه بیشترین با عناوینی چون، عوام، توده و عموم مردم یاد می‌شود. تاریخ و جامعه صحنه تعامل عوامل و خواص است و تحولات اجتماعی در پرتو شناخت چگونگی این تعامل، آسانتر تبیین و تفسیر می‌شود. در اینجا توجه به چند نکته لازم به نظر می‌رسد:

ملاکهای خواص بودن در جامعه شناسی

بیشتر نظریه‌ها بدون وارد شدن به جنبه‌های ارزشی بر برتریهای شخصی انسانها تکیه کرده‌اند و بدین وسیله با خطی مشخص، جامعه را به دو بخش نخبه و توده تقسیم کرده‌اند.

پارتو جامعه شناس ایتالیایی و مؤلف کتاب «صعود و سقوط نخبگان» هوش و لیاقت ذاتی را ملاک نخبه بودن می‌داند. او معتقد است «هر جامعه‌ای به دو بخش تقسیم می‌شود: توده‌ها و نخبگان. توده‌ها در مدارج پایینی از هوش و لیاقت قرار دارند... برعکس، نخبگان به دلیل لیاقت و هوش ذاتی خود، بر دیگران برتری می‌یابند.»^{۱۱}

پارتو معتقد است بین نخبه بودن و برخورداری از ثروت رابطه معنی‌داری وجود دارد؛ بدین معنا که طبقات به اصطلاح بالاتر معمولاً ثروتمندترین طبقات نیز هستند. پارتو استدلال می‌کند که اولاً اگر افراد را برحسب سایر معیارها مثل سطح هوش آنها، استعدادشان برای موسیقی، استعداد آنها برای ریاضیات، منش اخلاقی آنها و ... مرتب سازیم محتملاً منحنیهای توزیع مشابهی با منحنی توزیع ثروت به دست خواهیم آورد. ثانیاً اگر افراد را برحسب میزان قدرت یا نفوذ سیاسی و اجتماعیشان رتبه‌بندی کنیم در اغلب جوامع درخواهیم یافت که جایگاه فرد در این سلسله مراتب همان جایگاهی است که وی در سلسله مراتب ثروت، حائز آن است.»^{۱۲}

کولاینسکا می‌گوید: مفهومی که در اصطلاح نخبه برجستگی دارد مفهوم «برتری» است. این تنها مفهومی است که من برای این اصطلاح قائم. من به معنایی گسترده نخبه را

در جامعه، کسی می‌داند که به درجه‌ای بارز واجد خصائلی از قبیل هوش، شخصیت، مهارت، صلاحیت است.»^{۱۳}

موسکا در اختیار داشتن قدرت سیاسی را معتبر می‌شمارد. او می‌گوید: «در تمامی جوامع دو طبقه از مردم مشاهده می‌شوند: طبقه‌ای که حکم می‌راند و طبقه‌ای که حکم می‌برد. طبقه نخست که همیشه از تعداد کمتری تشکیل یافته است تمامی وظایف سیاسی را انجام می‌دهد؛ قدرت را در انحصار خود دارد و از ثمراتی که قدرت به همراه می‌آورد بهره‌مند می‌گردد.»^{۱۴}

ج- دیدگاه قرآن نسبت به خواص

از نظر قرآن در هر جامعه تازمانی که گروهی از اندیشمندان متعهد و مسئول وجود دارد که در برابر مفاسد ساکت نمی‌نشینند و به مبارزه برمی‌خیزند و رهبری فکری و مکتبی مردم را در اختیار دارند، این جامعه به تباهی و نابودی کشیده نمی‌شوند. قرآن در آیات مختلف بر نقش مثبت و یا منفی سرآمدان جامعه تاکید کرده است که در زیر به چند آیه استشهد می‌شود:

نقش مثبت خواص در قرآن

۱- و تری كثيراً منهم یسارعون فی الائم والعدوان و اکلهم السحت لبئس ماکانوا یعملون* لولا ینهاهم الربانیون والاحبار عن قوهم الائم و اکلهم السحت لبئس ماکانوا یصنعون^{۱۵}

در این آیه، خواص قوم بنی‌اسرائیل یعنی علما و روحانیون، به دلیل عملکرد نادرست مردم مورد توبیخ و سرزنش واقع شده‌اند. به تعبیری انحراف عموم مردم به این دلیل است که خواص نقش مثبت خود را ایفا نکرده‌اند. اگر خواص وظایف خود را انجام می‌دادند عوام به انحراف نمی‌افتادند.

۲- لتجدن اشد الناس عداوة للذین آمنوا الیهود والذین اشرکوا ولتجدن اقربهم مودة

لذین امنوا الذین قالوا انا نصاری ذلک بان منهم قسیسین و رهباناً و انهم لایستکبرون^{۱۶}

در این آیه، خداوند علت نزدیکتر بودن مسیحی‌ها در دوستی به مسلمانان را وجود روحانیون و علمای متواضع آنان می‌داند.

۳- فلولا کان من القرون من قبلکم اولوا بقیة ینهون عن الفساد فی الارض الا قليلاً ممن انجینا منهم و اتبع الذین ظلموا ما اترفوا فیه و کانوا مجرمین * و ما کان ربک لیهلک القرى بظلم و اهلها مصلحون.^{۱۷}

قرآن کریم در این آیات بعد از نقل سرگذشت اقوام گذشته و چگونگی انحراف آنها و به هلاکت رسیدنشان، علت اساسی را نداشتن چهره‌های شاخص و با فضل در میان جامعه منحرف می‌داند؛ به بیان دیگر اینکه می‌بینید خداوند این اقوام را به دیار عدم فرستاد به این دلیل بود که مصلحانی در میان آنها نبودند. زیرا خداوند هرگز قوم و شهری را به خاطر ظلمش نابود نمی‌کند اگر در راه اصلاح گام بردارند. تطبیق این آیه با بحث خواص بدان دلیل است که مفسران گفته‌اند:

«اولوا» به معنی صاحبان و «بقیه» به معنی باقیمانده است و معمولاً این تعبیر در لغت عرب به معنی اولوالفضل (صاحبان فضیلت و شخصیت و پاکان) به کار می‌رود زیرا انسان معمولاً اجناس بهتر و اشیای نفیستر را ذخیره می‌کند. به همین جهت این کلمه مفهوم نیکی و نفاست را با خود دارد.

از این گذشته همواره در میدان مبارزات اجتماعی آنها که ضعیفترند زودتر از صحنه خارج می‌شوند یا نابود می‌گردد و تنها آنها باقی می‌مانند که از نظر تفکر و یا نیروی جسمانی قویترند و به همین دلیل باقیمانده‌گان نیرومنداند.^{۱۸}

نقش منفی خواص در قرآن

قرآن کریم ضمن بیان ماجرای دعوت انبیا و چگونگی برخورد مردم و حاکمان ستمگر با دعوت الهی، نمونه‌هایی از رابطه تابع و متبوعی بین عوام و خواص جامعه را مطرح ساخته است. یکی از موانع راه انبیا که باعث شد افراد، سرسختانه در برابر دعوت

الهی مقاومت کنند، قشرهای ممتازی هستند که به دلیل در اختیار داشتن ثروت و قدرت، چشمان توده مردم را به خود خیره ساخته و از این طریق چشم و فکر مردم را به خود مشغول ساخته‌اند. قرآن کریم از این گروه به عنوان ملأ یاد، و آنان را بسیار سرزنش کرده است.

کلمه ملأ به معنای اشراف و بزرگان قوم است و این طبقه از افراد اجتماع را از این نظر ملأ گفته‌اند که هیبت آنان، دلها و زینت و جمالشان، چشمها را پر می‌کند.^{۱۹} کلمه ملأ اشاره به صاحبان زر و زور و افراد چشم پرکن توخالی دارد که در هر جامعه‌ای سرچشمه اصلی فساد و تباهی را تشکیل می‌دهند و پرچم مخالفت را در برابر پیامبران همینها برافراشته‌اند.^{۲۰}

قرآن کریم در آیات ۴۵ و ۴۶ سوره مؤمنون به جریان رویارویی ملأ فرعون و حضرت موسی (ع) و اینکه مردم از ملأ پیروی می‌کردند، اشاره فرموده است: «ثم ارسلنا موسی و اخاه هارون بایاتنا و سلطان مبین الی فرعون و ملائنه فاستکبروا و كانوا قوماً عالین»^{۲۱}

علامه طباطبایی معتقدند علت اینکه خداوند فرموده موسی و هارون را به سوی فرعون و ملأ او فرستادیم و نامی از قوم فرعون نبرده این است که «ملأ بزرگان و اشراف بوده‌اند و همه مردم تابع ایشان، و مراد به عالی بودن آنان این است که نسبت به دیگران علو و برتری داشتند و دیگران را بنده و فرمانبر خود کرده بودند».^{۲۲} آیات دیگر قرآن تصریح دارد که اشراف و بزرگان (ملأ) در برابر همه پیامبران الهی صفتبندی کرده‌اند.

ملأ در مقابل حضرت نوح می‌گویند: «انا لئراک فی ضلال مبین»^{۲۳} و در مقابل حضرت هود می‌گویند: «انا لئراک فی سفاهة»^{۲۴} و در مقابل حضرت صالح می‌گویند: «... اتعلمون ان صالحاً مرسل من ربه»^{۲۵}

و در مقابل حضرت شعیب می‌گویند: «لئن اتبعتم شعیباً انکم اذا لخاسرون»^{۲۶} قرآن در آیات دیگر از طبقات و افراد بالای جامعه، که بر رفتار مردم تاثیر می‌گذارند، با عناوینی چون «اکابر» «کُتَبراً» «ساده» یاد کرده است. در سوره احزاب آیه ۶۷ از زبان اهل جهنم می‌خوانیم: «وقالوا ربنا انا اطعنا سادتنا و کبراءنا فاضلونا

السبیل»^{۲۷} ساده جمع سید به معنی مالک بزرگی است که تدبیر شهرهای مهم و یا کشوری را بر عهده دارد. «کبرا» کسانی هستند که زیر نظر آنها به اداره امور می پردازند و معاون و مستشار آنها به شمار می روند. بدیهی است معیار سیادت و بزرگی در میان آنها همان معیارهای زور و قلدری و مال و ثروت نامشروع و مکر و فریب بود و انتخاب این دو تعبیر در اینجا شاید برای این است که تا حدی عذر خود را موجه جلوه دهند و بگویند ما تحت تاثیر عظمت ظاهری آنها قرار گرفتیم.^{۲۸}

در آیه ۱۲۳ سوره انعام می خوانیم «و کذالک جعلنا فی کل قریة اکابر بجرمیها لیمکروا فیها»^{۲۹} از این آیه بخوبی استفاده می شود که مفاسد و بدبختیهایی که دامن اجتماعات را می گیرد از بزرگترها و سردمداران اقوام سرچشمه می گیرد و آنها هستند که با انواع حیلها و نیرنگها راه خدا را دگرگون می سازند و چهره حق را بر مردم می پوشانند.^{۳۰} در آیه ۶۷ سوره احزاب از زبان مردم آمده است که «ربنا آتهم ضعفین من العذاب والعنهم لعناً کبیراً» در تفسیر المیزان آمده است: «اگر عامه مردم از خدا درخواست کرده اند که بزرگانشان را دو برابر عذاب کند برای این است که بزرگان قوم، هم خودشان گمراه بودند و هم دیگران را گمراه می کردند»^{۳۱}

باید توجه داشت که کلمه ملاً همیشه در معنای منفی استعمال نشده است، بلکه این کلمه در قرآن در مورد اصحاب و یاران حضرت سلیمان نیز به کار رفته است. حضرت سلیمان در مورد احضار تخت پادشاهی بلقیس به اصحاب خود می گوید: «یا ایها الملائیکم یا تبینی بعرضها قبل ان یأتونی مسلمین»^{۳۲}

علت اینکه برخی از مفسران صرفاً معنای منفی برای آن ذکر کرده اند این است که این کلمه در قرآن کریم اغلب در مورد خواص جبهه باطل به کار رفته است.

از این آیات می توان نتیجه گیری کرد که ۱- در جوامعی که پیامبران در آنجا دعوت خود را آغاز کرده اند جامعه شامل دو بخش اقلیت اشراف و برگزیدگان و اکثریت پیرو و تابع بوده است.

۲- عامل انحراف و گمراهی مردم همین اقلیت (خواص) هستند که رهبری فکری و سیاسی مردم را بر عهده دارند.

۳- کلمه ملا در قرآن بیشتر در مورد خواص باطل و در مواردی اندک در مورد گروه و جماعت به کار رفته است.

۴- اکثریت مردم (عوام) نیز به دلیل پذیرفتن رهبری خواص باطل، مجازات می‌شوند و این عذر که چون بزرگان و برگزیدگان جامعه راه باطل پیمودند و در نتیجه ما را به دنبال خود کشاندند، پذیرفتنی نیست.

۵- باید با افزایش آگاهی و بصیرت توده مردم زمینه‌های آسیب‌پذیری فکری آنان را از میان برداشت.

ملاکهای خواص بودن از دیدگاه قرآن

تقسیم شدن جامعه به دو بخش خواص (نخبه) و عوام (توده) اجتناب ناپذیر است و این تقسیم‌بندی در طول تاریخ در تمام جوامع مشاهده می‌شود. علت این تقسیم‌بندی این است که انسانها در چرخه زندگی به دلیل تواناییهای فردی (از قبیل برخورداری از هوش، دانش) و یا مشرف بودن بر مراکز قدرت و ثروت و یا برخورداری از ویژگیهای ارزشی از سایر انسانها متمایز می‌گردند و از آنجا که امور کلیدی جامعه را در اختیار دارند در چشم مردم از شان و منزلت ویژه‌ای برخوردار می‌گردند.

قرآن تقسیم شدن جامعه به دو قشر خواص و عوام را رد نکرده است. آنچه قرآن بر آن تأکید می‌کند این است که باید ملاک این تمایز و قشربندی منطقی و عقلانی باشد. از دیدگاه قرآن، برخورداری از ثروتهای سرشار، انتساب به نژاد، سرزمین، رنگ، زبان و دودمانی خاص، بزرگسالی، و در اختیار داشتن قدرت سیاسی و اداری جامعه هیچ یک نمی‌تواند ملاک برتری شخص یا طبقه‌ای باشد زیرا این ملاکها اعتباری هستند و هیچکدام بر فضیلت ذاتی انسان دلالت نمی‌کند.

قرآن کریم خواص و عوام را از دیدگاه ارزشی می‌نگرد و بر سه ملاک تقوا، علم و جهاد تأکید می‌ورزد. قرآن در صدد تربیت جامعه‌ای است که در آن فقط انسانهایی که دارای این ویژگیها هستند، شاخص گردند. در تحلیل ملاکهای قرآن باید گفت، ملاک برتری انسانها بر یکدیگر باید اموری باشد که از تکامل روحی و کارآمدی انسان

حکایت کند؛ به عبارت دیگر هر چه انسان از لحاظ فردی مراحل انسانیت را بیشتر پیموده، و به لحاظ اجتماعی برای جامعه سودمندتر باشد، نسبت به دیگران شایستگی بیشتری دارد. تقوا که از ایمان واقعی انسان به مبدأ و معاد سرچشمه می‌گیرد بسان نیروی درونی هدایت انسان را در مسیر پرخطر سیر الی الله به دست می‌گیرد و او را از سقوط در دره‌های هولناک هوای نفس و گناه باز می‌دارد. از اینرو تقوی از مظاهر تکامل روحی انسان است. خداوند ملاک بودن تقوا برای برتری بر دیگران را با آیه «ان اکرمکم عندالله اتقاکم»^{۳۳} بیان فرموده است.

علم در معارف الهی حقیقتی است که دایره‌اش بسی گسترده‌تر از علوم مادی و محفوظات آدمی است. علم نوری است الهی که پرتو آن ضمیر انسان را روشن می‌سازد و راه را از چاه باز می‌نماید و خود و دیگر انسانها را در تاریکی شبهات به راه سلامت رهنمون می‌سازد، لذا خداوند حکیم می‌فرماید: «هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون»^{۳۴} و در جایی دیگر این چنین بلندا و والایی شأن عالم را بیان می‌دارد: «یرفع الله الذین آمنوا والذین اوتوا العلم درجات»^{۳۵}. سومین ملاکی که خداوند برای برتری انسانها بیان فرموده «جهاد فی سبیل الله» است. شرکت در جهاد بانیت خالص و از سر عشق به خدا و دین حق و تحمل سختیها و مصایب آن، حاکی از ایمان کامل و خالص مجاهد فی سبیل الله است. خداوند می‌فرماید: «فلیجاهد فی سبیل الله الذین یشرون الحیاة الدنیا بالآخرة» از اینرو جهاد یعنی دست شستن از دنیا و تعلقات مادی، جهاد یعنی ترجیح دین و آخرت بر دنیا، جهاد یعنی جلسه امتحان دینداری در مقام عمل.

خداوند برتری مجاهدان فی سبیل الله را اینگونه بیان داشته است: «فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیماً»^{۳۶}

به این ترتیب انسان با ویژگی علم، تقوا و جهاد از لحاظ فردی حقیقتاً واجد مراتب کمال انسانی و از لحاظ اجتماعی، انسانی کارآمد و مفید برای جامعه خواهد بود و خداوند چنین انسانهایی را والا داشته است به گونه‌ای که انسانهای غیر معاند در برابر عالمان ربانی و مجاهدان فی سبیل الله و انسانهای باتقوا اظهار تواضع و فروتنی می‌کنند.

از بحث گذشته می‌توان استنباط کرد: از آنجا که علوم انسانی، رفتارهای انسان را آن چنانکه هست، مورد مطالعه قرار می‌دهد، ملاک نخبه و خواص بودن در این علوم، میزان دستیابی انسان به اموری اعتباری است که انسان را نزد جامعه دارای منزلت و شأن ویژه می‌سازد. این امور را می‌توان در عواملی از قبیل برخورداری از ثروت، مهارت، هوش، شخصیت اجتماعی و قدرت سیاسی و... جستجو کرد.

اما قرآن کریم با رد این ملاکهای اعتباری کوشش فراوان دارد تا با اصلاح دیدگاه مردم نسبت به حقیقت دنیا، ملاکهای حقیقی را در جامعه مطرح سازد. مبارزه شدید اسلام با ریاست‌طلبی، تفاخر نسبت به حسب و نسب، زراندوزی، احترام به اشخاص به دلیل ثروت آنها، تملق و چاپلوسی در همین چارچوب قابل تفسیر است.

دداشتها

- ۱- مساواتی آذر، مجید، دیدگاههای جامعه‌شناسی درباره تغییرات اجتماعی، ص ۱۲۳.
- ۲- ناصف نصار، اندیشه و واقع‌گرای ابن خلدون ترجمه یوسف رحیم‌لو، ص ۱۱۸.
- ۳- مطهری، مرتضی، قیام و انقلاب مهدی (عج) از دیدگاه فلسفه تاریخ، ص ۳۲ و ۳۳.
- ۴- رعد، ۱۱.
- ۵- مطهری، مرتضی، قیام و انقلاب مهدی (عج) از دیدگاه فلسفه تاریخ، ص ۴۷ و ۴۸.
- ۶- همان، ص ۴۸.
- ۷- روشه‌گی، تغییرات اجتماعی، ترجمه دکتر منصور وثوقی، ص ۳۹.
- ۸- مرتضی مطهری، فلسفه تاریخ، ج ۱، ص ۵۳.
- ۹- همان، ص ۱۵.
- ۱۰- همان، ص ۵۱.
- ۱۱- بانو مور.تی.بی، نخبگان و جامعه ترجمه علیرضا طیب، ص ۹.
- ۱۲- همان، ص ۵.
- ۱۳- همان، ص ۳.
- ۱۴- همان.
- ۱۵- مائده، ۶۳-۶۲.
- ۱۶- مائده، ۸۲.
- ۱۷- هود، ۱۱۷-۱۱۶.
- ۱۸- جمعی از نویسندگان، تفسیر نمونه ج ۹، ص ۲۷۶-۲۷۴.
- ۱۹- طباطبایی، محمد حسین، تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۲۴۲.
- ۲۰- جمعی از نویسندگان، تفسیر نمونه ج ۹، ص ۷۱.
- ۲۱- مؤمنون، ۲۴-۲۳.

- ۲۲- طباطبایی، محمد حسین، تفسیر المیزان، ج ۲۹، ص ۵۱.
 ۲۳- اعراف، ۶۰
 ۲۴- اعراف، ۶۶
 ۲۵- اعراف، ۷۵
 ۲۶- اعراف، ۹۰
 ۲۷- احزاب، ۶۷
 ۲۸- جمعی از نویسندگان، تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۴۴.
 ۲۹- انعام، ۱۲۳
 ۳۰- جمعی از نویسندگان، تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۴۲۹.
 ۳۱- طباطبایی، محمد حسین، تفسیر المیزان، ج ۳۲، ص ۲۳۵.
 ۳۲- نمل، ۳۸
 ۳۳- حجرات، ۱۳
 ۳۴- زمر، ۹
 ۳۵- مجادله، ۱۱
 ۳۶- نساء، ۷۴
 ۳۷- نساء، ۷۵

منابع و مآخذ

- ۱- قرآن کریم
 ۲- ناصف نصار، اندیشه واقع‌گرای ابن‌خلدون ترجمه یوسف رحیم‌لو.
 ۳- مساواتی آذر، مجید، دیدگاه‌های جامعه‌شناسی درباره تغییرات اجتماعی.
 ۴- ریشه‌گویی، تغییرات اجتماعی، ترجمه دکتر منصور وثوقی.
 ۵- مطهری، مرتضی، قیام و انقلاب مهدی (عج) از دیدگاه فلسفه تاریخ، انتشارات صدرا.
 ۶- مرتضی مطهری، فلسفه تاریخ انتشارات صدرا.
 ۷- مرتضی مطهری، جامعه و تاریخ انتشارات صدرا.
 ۸- طباطبایی، محمد حسین، تفسیر المیزان، انتشارات محمدی.
 ۹- جمعی از نویسندگان، تفسیر نمونه دارالکتب الاسلامیه، قم.
 ۱۰- با تو موثر تی. بی، نخبگان و جامعه، ترجمه علیرضا طیب، دانشگاه تهران.





پښتونستان د علومو او انساني مطالعاتو فریښی
پرتال جامع علومو انسانی